

بیانات در دیدار با حجه‌الاسلام ابوترابی، پس از آزادی از اسارت - 25 شهریور / 1369

بسم الله الرحمن الرحيم
واقعا دایما خدا را شکر می‌کنیم. دیروز وقتی این خبر بسیار بسیار خوشحال‌کننده را دادند که شما آمده‌اید، واقعا برای من يك مژده بود. خیلی وقت است که شما را ندیده‌ایم؛ حدودا ده سال می‌شود. از آن سالها تاکنون، محاسنتان سفید شده است. ما همیشه شما را دوست داشته‌ایم و خاطرات با شما را فراموش نمی‌کنیم؛ چه قبل از انقلاب در مشهد، و چه بعد در تهران و سپس در همین اهواز در آن تشکیلاتی که مرحوم شهید چمران به وجود آورده بود. ایشان با عده‌یی به آن جا آمده بودند و گویی همین دیروز بود که بیرون ساختمان پای پله‌ها با قبا نشسته بودند و در میان بر و بچه‌ها حضور داشتند و سپس به کوه‌های الله‌اکبر رفتند. من همان وقت در دلم گفتم که واقعا خوش به حال این جوان؛ همیشه در راه جهاد و شهادت است. ایشان که رفتند، چند هفته‌یی هم بیشتر نشد که خبر شهادتشان آمد. گفته شد که آقای ابوترابی با آن جمع خودشان، دایما در حال جلو رفتن هستند؛ سپس دشمن حمله کرده و همه‌ی آنها را تارومار نموده است. با شنیدن این خبر، غصه خوردیم. الحمدالله آنچه که شما گذرانید، فضیلتش کمتر از شهادت نیست. خدا را شکر می‌کنیم که امتحان خیلی خوبی دادید. به نظر من، کسی مثل شما که این همه توفیق الهی شامل حالش شده، حقیقتا خیلی باید خدا را شاکر باشد. شما در همه‌ی مراحل سختی صبر کردید، خدا را در نظر داشتید، راهتان را خوب شناختید و درست حرکت کردید. من می‌دانم در این دوران دهساله‌ی اسارت، که شما ملجأ این جوانان بودید و به شما مراجعه می‌کردند، به شما چه گذشته است. واقعا در زندان این‌گونه است. البته محیط اسارت، با محیط زندان خیلی فرق دارد؛ قاعدتا بدتر از زندان است. زندانبانان کسانی هستند که مردن زندانی برایشان اصلا اهمیتی ندارد. آن وقتها ما که در زندان بودیم، این زندانبان مأمور بود که نگذارد ما بمیریم. اگر هم می‌خواستیم بمیریم، او نمی‌گذاشت! این، برایشان وظیفه بود. اما در محیط اسارت، این‌طور نیست. چنانچه واقعه‌ی مختصری اتفاق بیفتد، ممکن است با تیر بزنند و بکشند. آن وقت در چنین محیطی، این جوانان در سطوح مختلف فکری و روحیه‌یی، دایم جایی می‌خواهند که به آن پناه ببرند. آقای ابوترابی، همان کسی بوده که همه به او پناه می‌بردند. واقعا از درون به انسان خیلی سخت می‌گذرد و خیلی کاهیده می‌شود؛ چون کسی که همه به او پناه می‌برند، دلش می‌خواهد که او هم به جایی پناه ببرد. البته آن کسی که اهل تقوا و توجه به خدا باشد، به خدا پناه می‌برد و خدا را پیدا می‌کند؛ لیکن خیلی سخت است. من در همین چند روزه، خیلی به ایشان فکر می‌کردم و بخصوص این نکته برایم مطرح بود که ایشان واقعا در این مدت چه می‌کرده است. آدم وقتی این جوانان را می‌بیند که با چه بی‌تابی این مدت را گذراندند و به ایشان مراجعه کردند و ایشان هم نرم و ملایم و دلنشین برخورد کرده و هر کسی را به فراخور حال خودش جواب داده و همه را به جایی خود نشانده و ملاحظه‌شان را کرده است، متوجه می‌شود که به چنین انسان مسؤولی چه گذشته است. اگر بخواهیم تشبیه ناقصی بکنیم، باید بگوییم که بلا تشبیه مثل حضرت زینب (سلام الله علیها) رفتار کرده است. در دوران اسارت، آن بزرگوار واقعا همین‌طور بوده است؛ یعنی رکنی بوده که همه به او پناه می‌بردند؛ خیلی سخت بوده است. الحمدالله شما این سختیها را تحمل کردید و خدا را شکر که پروردگار متعال تفضل کرد و با جسم و روح و فکر سالم برگشتید، تا ان شاءالله در بقیه‌ی مدت عمرتان - که امیدواریم خیلی هم بابرکت و طولانی باشد - در خدمت اسلام و کشورتان باشید.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته